

مسخ در ایدئولوژی و انتحار عملگرایانه: تحلیلی از ناکامی چپ رادیکال در ایران بعد از انقلاب

نیما اسدی¹
محسن عباسزاده²

چکیده:

ششم بهمن یادآور مقاومت مردمی و حاکی از این واقعیت است که چنانچه کنش سیاسی پایگاهی در جامعه نداشته باشد محکوم به شکست است. انقلاب اسلامی ایران در تداوم فعالیت‌های مبارزاتی ایرانیان از انقلاب مشروطه به این سو در راستای نیل به حکومت مردمی مبتنی بر حق تعیین سرنوشت به صحنه آمد و از آنجا که مردم در کانون این انقلاب بودند می‌توان نقش علایق فرهنگی مذهبی اکثریت مردم را در سامانبخشی به عمل انقلابیشان و به تبع آن حکومت برآمده از انقلاب جدی دانست. این انتخاب مردم از نظر برخی گروه‌های سیاسی وقت از جمله گروه‌های مارکسیستی دور ماند. همین عدم پذیرش هنجارهای مردم و طفره رفتن از دیدن واقعیت‌های ملموس جامعه بود که آنها را به خطاهای بزرگ استراتژیک و تصمیمات گاه‌گورکورانه سوق میداد. فقدان تحلیل مناسب و درک واقعی از جامعه آفت گروه‌های ایدئولوژیک مارکسیستی آن زمان بود چراکه آنچه برایشان اهمیت داشت جهانی‌بینی مبارزاتی طبقاتی بود؛ لیکن در جامعه ایران وقت نه از بورژوازی خبری بود و نه از پرولتاریا و دهقانان متشکل با شمار بالا که بخواهند در جهت نیل به جامعه سوسیالیستی مقدرات اجبابی انقلاب خود را انجام دهند؛ آنچه که بود مردمی عموماً مسلمان و معترض به فساد و تبعیض حکومت سلطنتی بودند که با گستره وسیع و عمیقی از شبکه‌سازی به محوریت ایدئولوژی شیعی به نحوی شتابان به سمت خلع قدرت مستقر گام برمیداشتند. نمونه بارز آن گروه مائوئیستی «اتحادیه کمونیست‌های ایران» بود. این گروه پس از حوادث خرداد ۱۳۶۰، با یک چرخش در مواضع، اعلام کرد که کودتا رخ داده و حکومت تمام ویژگی‌های مترقی خود را از دست داده است. بنابراین به تدارک اقدام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی پرداخت از جمله طرح حمله به آمل که با هدف تسری آن به دیگر شهرها و جرقه قیامی جدید صورت گرفت. در این مقاله سعی بر این است که روند شکلگیری اتحادیه کمونیستها و فعالیت‌های آنان در سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی تا زمان واقعه ششم بهمن در بستر جنبش‌های چپ ایران مورد بررسی قرار گیرد. هدف این است که تأکیدی باشد بر اینکه پراکسیس سیاسی بدون حضور اکثریت مردم و بدون در نظر گرفتن عمق مطالبات مردم و نادیده انگاشتن وجوه فرهنگی، سیاسی و مذهبی آنان چه پیامدهای خسارتباری خواهد داشت.

کلید واژگان:

گروه‌های چپ، انقلاب اسلامی، ایدئولوژی، انتحار، ششم بهمن، آمل.

1. مقدمه

¹ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران (nimaasadiiii65@gmail.com)

² استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) (m.abbaszadeh@umz.ac.ir)

کمونیسم ایرانی، سرگذشت غریبی دارد و میتوان از دل آن عبرت‌های بسیاری اندوخت. این خطاها نه فقط به بهای نابودی بخش قابلتوجهی از نیروهای آرمانگرا و جوان و تحصیلکرده‌ی کشورمان رخ داده، بلکه هزینه بسیاری را نیز تحمیل کرده و زمان مفید زیادی را از جامعه‌ی ایران سلب کرده است. بنابراین ضرورت دارد که به دقت در این تاریخ ناپالوده و عجیب تفحص و تحقیق صورت گیرد، شاید زوایای پنهان آن به کلی آشکار شده و سهم و موقعیت هریک از بازیگران خیزش و جنبش کمونیستی در ایران مشخص گردد. (رضوی، ۱۳۸۹)

چپگرایان، حاملان ایدئولوژی مارکسیستی و سوسیالیستی با سوبه‌های لنینیستی یا مائویستی، نقشی مشخص در بستر تاریخی مبارزاتی ایرانیان از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی دارند. یکی از این فرازهای تاریخی که میتوان ادعا کرد از آخرین میخ‌ها بر تابوت چپ رادیکال را کوبید و آنچه ششم بهمن آمل بود. پس از حوادث خرداد ۱۳۶۰، گروه اتحادیه کمونیست‌های ایران که از نظر ایدئولوژیک خود را یک گروه مائویستی معرفی میکرد، با یک چرخش در مواضع اعلام کرد که کودتا رخ داده و حکومت تمام ویژگی‌های مترقی خود را از دست داده است. بنابراین به تدارک اقدام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی پرداخت؛ از جمله طرح حمله به آمل که با هدف تسری آن به دیگر شهرها و جرقه قیامی جدید صورت گرفت.

این گروه از اواخر شهریور ۱۳۶۰ جمعیتی در حدود ۱۸۰ نفر از اعضا را از سراسر کشور به جنگل فراخوانده و در پایگاهی در حوالی «منگل دره» در ۲۰ کیلومتری آمل به طور مخفیانه مستقر شدند. آنان قصد حمله غافلگیرانه به شهر در ۱۸ آبان ۱۳۶۰ را داشتند اما به علت درگیری‌های متعددی که در مقاطع مختلف زمانی بین آنان و نیروهای نظامی به وقوع پیوست این عملیات به تعویق افتاد. در نتیجه حدود ۸۰ نفر از اعضا که وعده پیروزی را شکست خورده می‌دیدند، از گروه جدا گشتند. از سوی دیگر نیروهای انقلابی از وجود افرادی در جنگل اطلاع یافتند. ساعت ۲۳:۴۵ دوشنبه شب، مطابق با پنجم بهمن ماه ۱۳۶۰، اعضای ۱۱۰ نفره اتحادیه کمونیست‌های ایران با حضور سه زن در تیم پزشکی گروه، با نام «سریداران جنگل» در پوشش لباس‌های نظامی تحت عنوان عملیات «اسب تروا»، به شهر حمله کردند.

در این زمان که به این حمله بنگرید وازهای جز انتحار برآیند آن نیست؛ تدارکات کم، عدم تحلیل مناسب، بدون پشتیبان‌ها در جنگلهای سرد هیرکانی بی آب و غذای کافی و گاه‌و‌عده‌های غذایی که با یک خرما پر میشد تمنای فتح شهر را میکشیدند. اراده‌گرایانه به دستان خود نگاه میکردند تا که عملی برآید. هدف عمل بود، عمل به توصیه‌های ایدئولوژیک به وسیله اسلحه که خرج آن با زرادخانه رمانتیسیم پر شده بود؛ به وسیله طرد عقل و هماغوشی صرف با شور.

در این مقاله سعی بر این است که فضای سیاسی انقلابی مازندران در آن دوران با نگاه ویژه به شهرستان آمل و همچنین روند شکلگیری اتحادیه کمونیستها و فعالیت‌های آنان در سالهای ابتدایی انقلاب اسلامی تا زمان واقعه ششم بهمن در بستر جنبش‌های چپ ایران مورد بررسی قرار گیرد. هدف این است که تأکیدی باشد بر اینکه پراکسیس سیاسی بدون حضور اکثریت مردم و بدون در نظر گرفتن عمق مطالبات مردم و نادیده انگاشتن وجوه فرهنگی، سیاسی و مذهبی آنان چه پیامدهای خسارت باری خواهد داشت.

2. چارچوب نظری: ایدئولوژی و عمل

مایکل فریدن¹ در *دائرالمعارف فلسفه راتلج* در تعریفی نسبتاً ساده، ایدئولوژی را چنین توصیف میکند: «ایدئولوژی مجموعه‌های آگاهانه یا ناآگاهانه از افکار، باورها و نگرش‌هاست که برداشتها و سوءبرداشته‌های ما را از جهان سیاسی و اجتماعی شکل میدهد. ایدئولوژی بر روی قضاوتها، رفتارها، تصمیمها و توصیهها تأثیر میگذارد.» (فریدن ۱۹۹۸) بنابراین، ایدئولوژی، مجموعه‌ی سامانمند باورها و اندیشه‌های ایستای سیاسی و اجتماعی است که در تعیین خط-مشی، عملها موضعگیری معتقدان به آنها مؤثر است.

در تعریفی دیگر چنین آمده است: «ایدئولوژی، نظامی از مفاهیم است که از گزاره‌های معین، که به منزله حقایق تغییرناپذیر پذیرفته میشوند، منتج میشود. به همین دلیل ایدئولوژی تاحدی

¹ Michael Freeden

نظامی بسته به حساب می‌آید که فرضهای بنیادینش نیازمند اعتقاد و ایمان است. ایدئولوژیهای سیاسی به پیدایش تعهد و اطاعت در پیروان میانجامد، دارای کاربدهای تبلیغاتی است، از اصول فکری اولیهای برمیخیزد و باید به مثابه مجموعه‌های از حقایق مطلق و دگرگون‌ناپذیر پذیرفته شود». (بشیریه، ۱۳۸۶).

بنابراین، به بیان هنجاری، ایدئولوژی نوعی طرز فکر است و آنکه گوش به آن سپرد توانایی گوش سپردن به چیز دیگری را از دست میدهد چراکه مطلق بودن خود را بر همه چیز ارجح میداند. مخاطبان ایدئولوژیها نمیتوانند حرف و سخن دیگری را بپذیرند چراکه خود را خیر مطلق میدانند و باقی را از قافله شر. در نتیجه، ایدئولوژی، در ارزیابی کلانگرانه، انسداد فکری به بار می‌آورد و آن را نهادینه می‌کند. در این مدار، عقلانیت خاموش میگردد چرا که در قاموس ایدئولوژی تحرک عقلی، جابجایی افکار و در نهایت راهحل عقلانی پذیرفته نیست. در اینجا، عمل به عنوان رانه مهم زیستی که نشاندهنده دارا بودن علایم زیستی موجود است به تنها دستاویزی برای ابراز موجودیت بدل میشود؛ موجودیتی توأم با اطاعت، چراکه واکنش عقلی مغفول میماند.

3. ایدئولوژی چپ و عمل انقلابی

چیستی چپ در مکان و زمان، آن اندازه متفاوت شده است که تعریف آن را بسیار دشوار می‌سازد، اما به طور معمول، جهت‌گیری‌ها یا رهیافت‌های مهمی را میتوان در آن دخیل دانست: مساوات طلبی با تأکید بر تفسیر رادیکالانه از مفهوم عدالت به معنای توزیع تساوی محورانه ارزشها در سرانه جمعیت، حمایت از طبقه کارگر در مقام سمبل محرومیت و استضعاف در بین توده‌ها و تأکید بر سازماندهی مبارزاتی آنها، خصومت با آثار سلسله‌میراثی، در جایگاه انعکاس عملی فقدان عدالت در حیات اجتماعی و عمل سیاسی، حمایت از ملی شدن صنایع که تلاشی عملی برای ایجاد مساوات و اجرای عدالت اقتصادی در حیات جمعی و سیاسی به شمار میرود، مخالفت با سیاست دفاعی یا خارجی ناسیونالیستی هماهنگ با نگرش جهان‌شمولی دیدگاههای مساوات طلبانه و رادیکال منشانه و نفی سلسله‌مراتب طبقاتی در لایه‌های مختلف منطق‌های و بین‌المللی. (مطهر نیا، ۱۳۸۷)

جریان چپ رادیکال محصول جنبش انقلابی متعاقب جنگ جهانی اول و یکی از وجوه آن بود که اروپای سرمایه‌دارانه را از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱-۱۹۲۳ به لرزه درآورد بدون آنکه تا تخریب آن پیش برود. ایده‌های چپ رادیکال در این جریان‌های ۲۰ ریشه دارد که خود بیان مبارزه ده‌ها هزار کارگر انقلابی در اروپا بوده است. در درجه اول، این جنبش در تقابل با جهت‌گیری عمومی جنبش جهانی انقلابی، در اقلیت قرار داشته است. خود اصطلاح اولتراچپ (چپ رادیکال) هم، گویای همین امر است: از یک طرف، راست (یعنی سوسیال-مپنپرستها امثال اِبرت، لونگه...) را داریم، سپس وسط (سانتر) (یعنی مشخصاً کائوتسکی در آلمان، اکثریت حزب کمونیست در فرانسه...)، و از طرف دیگر چپ (یعنی لینن و انترناسیونال سوم) را و دست‌آخر ماورای چپ قرار دارد. پس جریان چپ رادیکال از همان بدو تولد به عنوان جریانی در اپوزیسیون مطرح شد: یعنی اپوزیسیونی در درون (KPD حزب کمونیست آلمان) و انترناسیونال کمونیستی. این جنبش در اقلیت، در تقابل با اکثریت انترناسیونال کمونیستی تعریف میشد، در مقابله با تزهایی که در جنبش کمونیستی حاکم بودند یعنی مشخصاً با لنینیسم. این جریان نیروی خود را به خصوص از جنبش انقلابی در آلمان و هلند میگرفت، اما تکیه‌گاه‌هایی هم در فرانسه و انگلستان داشت که وزنه‌چندانی محسوب نمیشدند (دووه ژیل، ۱۹۶۹).

4. ظهور چپگرایی در ایران

چپ در ایران چگونه پدیدار شد؟ خسرو شاکری در پاسخ به این پرسش، جنبش چپ ایران را زاده تکامل تدریجی جامعه از نظام اقتصاد سنتی به سوی مناسبات نوین سرمایه داری می داند. گسترش عقاید و نظریات سوسیالیستی در روسیه تزاری، همسایه شمالی ایران، بی گمان در پیدایش و نضج افکار چپ در ایران تأثیری تعیین کننده داشت. با الهام از این افکار، اولین نظریات چپ مقارن نهضت مشروطه در تبریز شکل گرفت. در تبریز چند تشکل سیاسی شکل گرفت که مهمترین آنها "فرقه اجتماعیون عامیون" با الگوی احزاب سوسیال دموکرات بود. این گروه های کوچک را ارمنیان و ایرانیانی تشکیل دادند که پس از مهاجرت برای کار در صنایع نفت باکو، یا پیوندهای خود را با میهن حفظ کرده و یا خود به ایران برگشته بودند. برخی از آنها با عضویت در جمعیت همت (کارگران مسلمان شمال ارس) تجربه مبارزاتی اندوخته بودند. مبارزان چپ به دنبال دگرگونی مناسبات کهنه و ظالمانه و بهبود شرایط کارگران در ایران بودند. آنها در دفاع از مشروطه در مبارزه با دربار قاجار و نیروهای صاحب امتیاز فعال بودند و به ویژه در دوران "استبداد صغیر" در تقویت مقاومت تبریز و تعمیق اهداف جنبش نقش برجسته ای ایفا کردند.

از نخستین سالهای رواج اندیشه چپ، این جنبش در برابر پرسشی بنیادی قرار گرفت که کمابیش سراسر سرگذشت آن در پاسخ به آن گذشت: در جامعه های پیشاصنعتی که حجم و وزن طبقه کارگر اندک است، و طبقات و لایه های اجتماعی بزرگتری حضور دارند، نیروی چپ تا کجا قادر است سیاست مستقل کارگری را پیش ببرد و تا چه حد ناگزیر است خواسته های خود را از راه همکاری و اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی دنبال کند؟ پژواک این پرسش را میتوان در نخستین اسناد جنبش کارگری از سال ۱۹۰۸ مشاهده کرد. مبارزان ایرانی در این باره طی نامه هایی به کائوتسکی و پلخانوف، از برترین رهبران جنبش کمونیستی آن زمان، نظر خواسته اند. مسئله دیگری که به تبع همین پرسش مطرح میشود، نحوه برقراری تعادل میان اهداف ملی جنبش مبارزاتی در داخل بود با آماج جنبش کمونیستی در سطح بین المللی. (شاکری، ۱۳۸۹)

این پرسشها زمانی به نحوی جدیتر مطرح شد که در سال 1320 حزب توده به عنوان یک سازمان مستحکم از نظر چارتبندی حزبی در ایران شکل گرفت. نگاه حزب معطوف به شوروی بود تا جاییکه اگر منافع ایران در تضاد با منافع ایدئولوژیک حزب، و بدتر از آن، در تعارض با منافع شوروی بود واکنش نشان میداد. حزب توده یکی از معدود یا شاید تنها نمونه ارگانیک و سازمان یافته کار تشکیلاتی سیاسی در ایران باشد، با این حال نسل جدیدتر آن زمان فعالیتهای حزب توده را به جهت رهایی آبی و فوری ستمدیدگان ناکافی می دانست و سعی در بوجود آوردن سازمان های جدید کرد.

5. رادیکالیسم علیه استبداد

یأس بعد از کودتای ۱۳۳۲ که سپهر سیاسی ایران را فرا گرفت و سپس به جامعه منتقل شد ناشی از سرکوب و فروپاشی مردمیترین دولتی بود که در ایران شکل گرفت. این واقعه آثار جانبی بدی بر روان سیاسی مردم ایران نهاد و دیکتاتوری محمدرضا پهلوی نیز آن را به حد اعلا رساند. در این اثنا واژه سرخوردگی از هرگونه تغییرات اصلاحطلبانه و دموکراتیک از پس یأس وارد شد و بستر را برای رشد و نمو رادیکالیسم سیاسی فراهم آورد. البته این تندروری فقط مختص به چپگرایان مارکسیست نبود بلکه در اسلامگرایان، به طور مثال فداییان اسلام، نیز نمایان گشت.

در همین راستا، نقی حمیدیان از بنیانگذاران سازمان چریکهای فدایی خلق که در واقعه سیاهکل نیز حضور داشت در مقالهای در بیبسی فارسی چنین به شرح و چگونگی اوضاع سیاسی اجتماعی مخصوصا در میان گروههای تحول خواه آن زمان میپردازد: پس از سرکوب خونین شورش ۱۵ خرداد ۴۲، کلیه مخالفان و منتقدان جدی رژیم، با شرایطی روبه رو شدند که مهم ترین آن را میتوان در وجوه زیر خلاصه کرد:

1) در دهه چهل شمسی، کشور در شرایط گذار پرشتاب از یک جامعه عمدتاً سنتی و مذهبی، به جامعه مدرن و معاصر قرار گرفت. پروسه جایگزینی یکطرفه‌ی یک رشته عوامل و عناصر فرهنگی جدید و غریب با فرهنگ دیرینه پای ملت، با فشار و از بالا بدون مشارکت و عاملیت خود مردم، تعادل دیرینه روینای اجتماعی و فرهنگی جامعه را بر هم میزد. شاه ابتکار اصلاحات ارضی و سایر تغییرات را به دست گرفت و توانست قدرت فردی خود را بر کشور حاکم کند؛ مهمترین رقیب سیاسی خود یعنی جبهه ملی را خانه نشین کند؛ شرایط احیاء فعالیت حزب توده را که پس از کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرکوب و متلاشی شده بود بیش از پیش مسدود نماید؛ جنبش و اعتراضات روحانیون سنتی و بازاریان نزدیک به این طیف از مخالفان خود را سرکوب و به حاشیه براند؛ و اختناق و نظام سیاسی- پلیسی گسترده بر کشور حاکم نماید.

۲) هرچه که شرایط اختناق گسترده و عمیق میشد، گرایشهای رومانیسیسم انقلابی و روحیات و ادبیات شورشگری، در صفوف مختلف مبارزان نسل جوان گسترش مییافت. نسل جوان و انقلابی به این نتیجه میرسد که دیگر دوره مبارزات مسالمتآمیز سیاسی نظیر اعتصاب، تجمع اعتراضی، بیانیه و تظاهرات و انتقادات قلمی و سخنرانی و نظائر اینها گذشته است. دیگر با رژیم نمیتوان جز با زبان زور سخن گفت. در آن فضای سیاسی- اجتماعی، روز به روز گرایش روحی و نظری به مبارزه مسلحانه مورد توجه جوانان پر شور قرار میگرفت. وسوسه تعرض به رژیم و یافتن راه و وسائل جدیدی برای ساقط کردن آن در میان بخش گستردهای از نیروهای جوان با گرایشهای مختلف فکری و فلسفی و اجتماعی (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) تشدید میشد.

۳) پیروزی انقلاب چین، تجربه انقلاب کوبا (گرچه در ابتدا با تردید به آن نگاه میشد ولی کتاب جانبدارانه جنگ شکر در کوبا نوشته ژان پل سارتر توجه ها را به آن دیار جلب کرده بود) و انقلاب الجزایر، پیروزی جنگهای آزادیبخش در کشورهای مستعمراتی، ادامه جنگ ویتنام، جنبش مسلحانه فلسطین و گسترش مبارزات چریکی در کشورهای آمریکای لاتین، همه و همه روحیه و امید به موفقیت را در نسل جوان بارور میساخت. امید به فروپاشی نظام سرمایه داری آن هم در چشماندازی نه چندان دور، در میان جوانان انقلابی تشدید میشد. بدین ترتیب، "امید به مبارزه" و امید به نقشآفرینی "مبارزه مسلحانه" پیشاهنگان انقلابی خلق نزد جوانان انقلابی تقویت شد. چپ جوان ایران و نیروهای جوان بیرون آمده از صفوف جنبش ملی و نهضت آزادی ایران، دلائل و انگیزه قانعکنندهای برای در پیش گرفتن تدارکات قهرآمیز مسلحانه در دست داشتند. خسرو روزبه در آخرین دفاعیات خود در دادگاه نظامی، عبارتی را بیان کرد که وصف حال روحیات نسل جوان سالهای بعد است. او گفت: "ممکن است من زنده نمانم و استقرار سوسیالیسم را در ایران با چشم خود نبینم، ولی علم دارم که به زودی اوضاع تغییر خواهد کرد و اصول سرمایه‌داری منکوب خواهد شد."! نسل جوان اعم از مذهبی و مارکسیست، با چنین امیدهایی به آینده نزدیک مینگریستند. مارکسیستها، در میان شوق و شور فزاینده، به آینده پیروزی بر نظام سرمایه داری دل بسته بودند. از نظر تئوری لنینیستی، امپریالیسم جهانی دوره مرگ تدریجی خود را میگذراند و سوسیالیسم پهنه وسیعی از جهان را در سیطره خود داشت. تئوریه‌ها و پیش بینی‌های مارکسیستی و لنینیستی چندان دور از واقعیت به نظر نمیرسیدند. انشعاب حزب کمونیست چین و حمله سیاسی- تبلیغاتی علیه اتحاد شوروی و علیه امپریالیسم و تبلیغ پیرامون انقلاب فرهنگی چین که به هر حال امیدهای تازه‌ای برای پیروزی قریب الوقوع انقلابات نوید میداد، بر روحیه و اندیشه نسل جوان کشورمان تأثیر زیادی باقی میگذاشت. در نتیجه روحیات و اندیشه‌های ضد امپریالیستی بیش از پیش تقویت میشد. در این میان گرایش ضدیت با فرهنگ غربی در بخش نیروهای سنتی- مذهبی عمق بیشتری یافت.

۴) در این دهه تمایلات افراطی ایدئولوژیکی در میان طیف گسترده مخالفان رژیم، هم در صفوف جوانان مذهبی تحت تأثیر نظریات دکتر علی شریعتی و مجاهدین خلق و هم در میان محافل و گروههای کوچک مارکسیستی که برای در افتادن با رژیم شاه با تعصبات سیاسی- عقیدتی شکل میگرفتند شیوع یافت. بدین سان گرایش‌های مختلف عدالتخواهانه ضد

امپریالیستی با تشدید تمایلات استقلال طلبانه، گرایش بازگشت به گذشته (گذشته های دور تا نزدیک در صفوف نیروهای سنتی مذهبی) و گرایش اتکاء به خود و جذب گرایش های مبارزاتی معاصر در میان بخش گستردهای از مخالفان انقلابی چپ، بیش از پیش گسترش یافت.

۵) نسل جوان انقلابی از تجربه شکست حزب توده به شدت سرخورده و رهبران و مسوولان این حزب را که در خارج کشور و در شوروی به سر میبردند، فاقد خصائل و درک انقلابی از تئوریهای مارکسیستی میدانستند. به خاطر دنباله روی حزب توده از سیاستهای داخلی و جهانی اتحاد شوروی و پذیرش نظریات همزیستی مسالمت آمیز اقتصادی با غرب و آمریکا و با رژیم شاه، و نیز به خاطر عدم حضور حزب توده در کشور، به کلی از آن سرخورده و نومید بودند. در عین حال نسل جوان از تجربه مبارزات سیاسی فرمیستی و از لیبرالیسم سیاسی نسل پیشین، فاصله گرفت و حتی علل شکست آنان را کاربست شیوه های فرمیستی و شعارهای لیبرالیستی میدانست. نسل جدید در شرایط عدم وجود حداقل آزادی سیاسی لازم که جریان های مختلف بتوانند زندگی دموکراتیک سیاسی- حزبی و تعامل با یکدیگر را تمرین و تجربه کنند و به اهمیت مقولات حقوق بشری و حقوق شهروندی واقف گردند، به طور جدی محروم بود.

۶) جنبشهای اجتماعی کارگری و سایر گروههای اجتماعی، کم دامنه و محدود بود. در چنین شرایطی جریان های مختلف سیاسی- انقلابی تقریباً بدون هیچ تعامل سیاسی با توده های مردم رشد میکردند. آنان در شرایط جدا از توده ها به آماده سازی و تدوین و تنظیم برنامه های سیاسی- مبارزاتی خود می پرداختند. تنها بخشهای مذهبی- سنتی میتوانستند با امکانات مذهبی با حرکات پراکنده توده های سنتی پایگاه اجتماعی خود، کم و بیش تعامل مستقیم داشته باشند.

۷) در روند تحولات ساختاری دهه چهل، نیروهای اقشار میانه جدید به شمول دانشجویان، روشنفکران، معلمان و استادان، حقوقدانان و هنرمندان و فرهنگیان و مانند آنان، از نظر کمی رشد چشمگیری داشته اند. علیرغم تحولات جاری اقتصادی و اجتماعی در کشور، اقشار میانه جدید، از هرگونه امکان تشکل آزاد سیاسی و حتی بیان آزادانه اعتراض و انتقاد به روندهای جاری کشور محروم شده بودند. این اقشار با خلاء سیاسی روبه رو بودند و به نیروی نیاز داشتند که بتواند این خلاء را پر کند. (حمیدیان، ۱۳۸۹)

ریچارد رورتی، فیلسوف پراگماتیست آمریکایی، در باره نقش احساسات، عواطف و شور و شوق در پیوستن افراد به جنبشهای اجتماعی می نویسد: روی آوردن انسانها به یک جنبش، پیش از آن که محصول استدلالهای عقلانی و یا مطالعات جدی فلسفی باشد، نتیجه روندی است که فرد هویت خویش را با آن جنبش نزدیک می بیند و تعریف می کند، و در نهایت خود را بخشی از آن کلکتیو می شناسد. (رورتی، ۱۹۹۱) سالهای پایانی ۱۳۴۰ شمسی اتفاق تازه ای می افتد، نسل تازه و جوانی پا به میدان مبارزه می نهد. روشنفکران این نسل تازه (که یا مثل احمدزاده ها فرزندان فعالین جبهه ملی و یا مثل جزئی فرزندان اعضای حزب توده هستند) برآنند که نسل گذشته بر خطا بوده، به قدر کافی رادیکال نبوده و نیروی چپ گرای آن هم گوش به فرمان اتحاد شوروی بوده است. این نسل جدید از مبارزان، به دنبال تقریر گفتمان تازه ای برای مبارزه آزادی بخش در ایران است. منشأ الهام اندیشه ای آنها، جنبشهای رهایی بخش ملی و ضد استعماری در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا است که می خواهد از قطبهای دوگانه شرق و غرب در بحبوحه جنگ سرد مستقل بماند. این جنبشها (از کوبا تا الجزایر، از فلسطین تا اروگوئه) در مبارزاتشان از روبرویی نظامی و استفاده از نبرد چریک شهری و جنبشهای مسلحانه استفاده می کنند. قهرمانهای این نسل فرانس فانون، قوام نکرومه، ارنستو چه گوارا و جمیله بو پاشا هستند. اینها بیش از آن که توجهی به احزاب کمونیست و گوش شنوایی برای آنها داشته باشد، سازمان توپاماروها در اروگوئه، مونتروس در آرژانتین و میر در شیلی را مدل مبارزاتی خود می بینند.

از شاخص ترین حضور این نسل تازه مبارزان جنبشهای رهایی بخش در ایران، سازمان فداییان است که در بهمن ۱۳۴۹ زاده می شود. در غیاب سازمان سیاسی جا افتاده ای که سازمانگر و نماینده جوانهای پرشور این نسل باشد، فداییان نمایندگی جریان سوسیالیست و آزادیخواه این دوره می شوند. این جریان نسبت به جریانات قدیمتر کمونیستی در ایران که سرآمد آن حزب

توده میباید دارای صورت‌بندی عملگرایانه بسیار بیشتری است و بستر جنبشهای چپ در ایران با شور انقلابی که همراه است با رمانتیسم انقلابی و جهان سوم گرایی و مبارزات چریکی آغشته می‌کند و نسبت به پیشینیان چپ خود بالاخص حزب توده نقدهای زیادی دارد که مصداق عینی و نمود مبارزاتی برجسته آنان حادثه سیاهکل است.

مع الوصف آنچه که می‌شود گفت در این زمینه سازوکار اجتماعی این جریان است که به ایدئولوژی کمونیستی خود تعهد دارند و اکثر تحلیل‌های آنان بدون در نظر گرفتن لایه‌های اجتماعی و نگرش‌های متفاوت و از همه مهمتر نقش مذهب به عنوان یک مولفه بسیار مهم در ایران آن زمان است.

6. شورش سربداران جنگل: مقاومت واقعیت در برابر منطق ایدئولوژی

پدیده‌ای است که وقایع در بستر تاریخی خود به آن لحظه و نقطه وقوع میرسند. واقعه ششم بهمن آمل نیز از این قاعده مستثنی نیست. این واقعه در بنبوه تغییرات بنیادین در ایران توسط گروهی که دارای ایدئولوژی چپ رادیکال صورت پذیرفت، برای بررسی این واقعه بایستی عواملی تأثیرگذار در بوجود آمدن آن مورد توجه قرار گیرد چرا که ششم بهمن یک روز است اما یک فرآیند است که به این روز ختم می‌شود. این واقعه توسط گروهی رقم خورد به نام اتحادیه کمونیستها که اتحادیه پیش از انقلاب ایران از ادغام سازمان انقلابیون کمونیست که سازمانی مائوئیست در خارج از کشور بود و «گروه پویا» که اعضایش بعضاً برای آموزش جنگ چریکی به فلسطین رفته بودند، تشکیل شد. نشریه «حقیقت» ارگان این سازمان بود و در بین جوانان تحصیلکرده در آمریکا و سایر کشورهای غربی به ویژه فعالان در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی تأثیر و نفوذ قابل توجهی داشت. (ذبیح سپهر، 1364)

6-1 تحلیل اتحادیه کمونیستها از وضعیت جامعه ایرانی

رهبری اتحادیه بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی حاکم بر اتحادیه، اساسیترین مسایل ساختار اجتماعی ایران را به صورت ذهن‌گرایی و انتزاعی به شرح زیر تقسیم بندی می‌کرد: (1) خرده-بورژوازی سنتی، که اکثریت مردم ایران را در بر می‌گیرد. (2) بورژوازی ملی و لیبرال ایران، که در حاکمیت سیاسی دارای نقش واسطه بین قشر اول و دوم را بر عهده داشت. (3) جناح‌های باقیمانده از رژیم گذشته که شامل افراد رده پایین حکومت و ارتش می‌شود. (احمدی حاجیکلاهی، ۱۳۸۷) اتحادیه کمونیستها عموماً آمریکا را نسبت به حاکمیت ملی ایران فوری‌ترین خطر برای انقلاب می‌دید و از جناح مکتبی در مقابل لیبرالها حمایت می‌کرد. در جایی از تحلیل اتحادیه، برای رخداد خرداد ۱۳۶۰ از واژه مترقی استفاده شده و عنوان نمودند که حکومت تمام ویژگیهای مترقی خود را از دست داده است. در اینجا مترقی یعنی انقلابی، ضد امپریالیست، عدالت‌محور (اعم از عدالت توزیعی و عدالت سیاسی) و باقی مولفه‌های مارکسیستی.

انتقادی که به تحلیل فوق وارد است غفلت از این واقعیت است که در آن زمان سامانبخشی به مفاهیم و عناصر نظامبخش جامعه از طریق گفتمان اسلام سیاسی و شبکه‌های مذهبی صورت پذیرفته و در حال قوام یافتن بود. این فقر تحلیلی هم ناشی از حضور پررنگ یأس تاریخی است که حاصل سرخوردگی طولانی مدت جریانهای چپ در برخورد با حاکمیت‌های مستقر بوده است که به نوعی باعث گسست از واقعیات اجتماعی جامعه‌ای است که این گروه در آن زیست می‌کند. تحلیلهای آنها بشدت غرق در دریای انقلاب چپگرا و دگرگونیهای بنیادین بود و علیرغم هم-حضور با گروههای مختلف سیاسی آن زمان، نظری به ایدئولوژی و بدنه اجتماعی آنان نمی‌کرد.

به منظور آشنایی بیشتر با فضای ذهنی اعضای اتحادیه کمونیستها و به تبع آن تحلیل آنها از جامعه ایران وقت اشاره به فقرهای از کتاب «پرنده نوپرواز» که در سال ۱۳۸۳ توسط بازماندگان اتحادیه کمونیستها در آلمان به چاپ رسید، راهگشاست. لازم به ذکر است این کتاب حاصل گفتگوی نگارنده آن با یکی از رفقای خود است که ادعا شده در جنگل بوده است: «سال ۶۰ یک سال تاریخی بود، سال پر جذب و پرشور، سال بی‌باکی، سال آرمانهای بلند و سال خاطرات

شکوهمند! در تابستان داغ آن سال، در گوشه و کنار کشور و در کوچه و پس کوچه های هر شهر بوی باروت به مشام می رسید. انقلابیون آن دوره سرشار از روحیه فداکاری، از خودگذشتگی و خدمت به خلق بودند. مست بوی باروت بودند، صدای گلوله برایشان خوشترین نغمه بود، عشقی که با خطر عجین نبود برایشان پیشیزی ارزش نداشت. خلاصه سال ۶۰، سال تفنگ و سال سرفرازی و سربلندی بود. «اتحادیه کمونیستها، ۱۳۸۳» عشق، شور، خطر، اسلحه؛ این واژگان ترجمان رمانتیسیم انقلابی گروهی است که بوی باروت را تقدیس میکند و به ظاهر به نام خلق است اما در عمل، مسخ ایدئولوژی است.

6-2) عملیات سرداران جنگل

در خردادماه سال ۱۳۶۰ خورشیدی و همزمان با عزل بنیصدر و درگیری شدید اپوزیسیون و نیروهای مکتبی جمهوری اسلامی، اتحادیه به رهبری سیامک زعیم به این باور رسید که جمهوری اسلامی با به اجرا گذاشتن یک کودتا خواستار یکدست نمودن و تصفیه درونی حکومت و سرکوب چپ هاست و باید علیه آن به فعالیت زیر زمینی و عملیات مسلحانه روی آورد. (بهروز، ۱۳۸۰) این گروه از اواخر شهریور ۱۳۶۰ جمعیتی در حدود ۱۸۰ نفر از اعضا را از سراسر کشور به جنگل آمل فراخوانده و در پایگاهی در حوالی «منگل دره» در ۲۰ کیلومتری آمل به طور مخفیانه مستقر شدند. بعد از حمله به شهر و درگیری که حدود دو روز به طول انجامید، سرانجام با مقاومت نظامیان و مردم که بدون همکاری طاقت فرسای آنان امکان پذیر نبود منجر به شکست عملیات اتحادیه کمونیستها گردید.

دلیل انتخاب آمل به نقل از پرسش شونده در کتاب پرنده نوپرواز اینچنین توصیف شده است: «دلایل مختلفی برای این انتخاب موجود بود. مردم شهر آمل از سابقه مبارزاتی بالائی برخوردار بودند. سابقه برقراری حکومت مردمی در دوران شاه را داشتند و در مبارزات علیه جمهوری اسلامی در دوره ۵۷ - ۶۰ فعال بودند. به علاوه سازمان در آن شهر دارای یک تشکیلات اولیه و پایه مشخص بود. که حدودا شامل چند ده نفر می شد. رفقای ما در آن شهر از سابقه مبارزاتی و نفوذ معینی برخوردار بودند و در جریان حکومت مردمی در آمل در سال ۵۷ نقش و شرکت فعال داشتند. برخی از رهبران آن حکومت مردمی (مانند حشمت اسدیپور) اعضای اتحادیه بودند. البته مسائل کلیر هم در این انتخاب طرح بود. آمل نزدیک تهران بود، گذرگاه چند استان مهم کشور بود و به خاطر کنار جنگل قرارگرفتن از موقعیت سوقالجیشی مناسبی برخوردار بود» (اتحادیه کمونیستها، ۱۳۸۳)

آمل از شهرهای سیاسی آن زمان بوده است، از نظر تاریخی و جامعهشناختی بخاطر عمر بالای شهرنشینی و وجود طبقه متوسط شهری قدیمی و ریشهدار در این شهر، سطح دغدغهمندی نسبت به مسایل اجتماعی نیز بالطبع بالا بوده است. از این رو جوانان آن نسل که در فضای کلان تغییرات بنیادین در کشور خود را موظف به ایفای نقش می دیدند دارای سمت و سوی سیاسی شدند. برطبق تحقیقات میدانی و شفاهی نگارنده، نوع صفندی گروهها به نسبت گرایشات سیاسیشان بدین شرح بوده که بیشتر افراد بسیجی و سپاهی و دغدغهمندان پرحرارت جمهوری اسلامی مردم انقلابی و مسلمان روستاهای اطراف آمل بودهاند. آنان بشدت از سویه اسلامی حرکتیهای ضد پهلوی حمایت میکردند و سپس بعد از پیروزی انقلاب نیز این روند را با شدت بیشتر ادامه دادند. در طرف مقابل اکثریت جوانان و افراد گروههای سیاسی به نوعی غیراسلامی در طبقات متوسط شهری آمل وجود داشتند. (البته لازم به ذکر است که قطعیتی در این بخشبندی نیست). از این رو، اتحادیه کمونیستها تحلیل خویش را بر داشتن پایگاه سیاسی در شهر آمل بر آن نهاده بود. تعارضی تئوریکی که اینجا بوجود میآید این است که اتحادیه، دلخوش به پشتیبانی نیروهای طبقه متوسط شهری، داعیه قیام دهقانی مائوسیستی و پرولتاری مارکسیستی داشته است فارغ از اینکه روستاییان و دهقانان و کشاورزان این شهر و حتی کارگران (که با رانه رمانتیسیم انقلابی و شور عملگرایی میشود آنان را تعریف کرد) دل در گرو اسلام سیاسی داشتهاند.

در ادامه ذکر این بریده از کتاب پرنده نوبرواز خالی از لطف نیست که نشان‌دهنده نحوه مواجهه این گروه مسلح با رخداد مورد نظر و فقدان تحلیل بخاطر اولویت عمل است. در اینجا پرسش کننده می پرسد: «یعنی قرار بود بروید آن عملیات را انجام دهید و به جنگل برگردید؟ نه برگشتن یا برنگشتن ما منوط بود به نتایج عملی در صحنه نظامی و مشخصاً چگونگی برخورد مردم و میزان پیوستن شان به صفوف ما. اینکه پس از آزاد سازی شهر چگونه به پیشروی ادامه دهیم چندان مورد بحث قرار نگرفته بود. ایده هائی بود که به سمت شهرهای دیگر پیشروی کنیم و آنها را هم تصرف کنیم. اما آنچه که رویش حساب شده بود تأثیر سیاسی آن بر سراسر کشور بود و نقشی که این قیام در برانگیختن مردم در جاهای دیگر داشت. در هر صورت راه عقب نشینی هم گذاشته شده بود. از این زاویه است که می گویم عناصری از جنگ درازمدت تر هم در این طرح موجود بود.» (اتحادیه کمونیستها، ۱۳۸۳)

7. مسخ در ایدئولوژی: تحلیلی از شکست چپ رادیکال

واژه مسخ شدن و رای تعاریف لغوی آن از آن جهت درباره این مقاله به کار برده شده که به نوعی تغییر وضعیت انسانی اشاره دارد؛ یعنی به از خود در آمدگی انسان که در اینجا به شکل ایدئولوژی مورد قبول خویش درآمده است. این تعریف در راستای همان تعریف لغوی واژه مسخشدگی است که تغییر شکل ظاهری انسان را مدنظر قرار میدهد. در بافت این نوشتار، ایدئولوژی چپ رادیکال انسان را از آن حالت منطقی خویش به درآورد، عقل سلیم را از او گرفت و بجای آن شور و شورش و هیجان را جایگزین کرد. نتیجه، خسروانی برای چپ بود که به گواه تاریخ اثبات گردید.

این تعارض شور و عقل ریشه در تاریخ اساطیری دارد؛ آپولون خدای عقل و دیونیسوس خدای شور؛ جوانان شورشی اتحادیه کمونیستها یا سربداران در آن زمستان عقل را به کناری گذاشته و شور را برگزیدند تا با توسل به آن به خیال خود بتوانند فریادی برای تغییر برآرند؛ در حالی که از این نکته بدیهی غفلت کردند که خود در دل طوفان تغییرات قرار دارند. این فقدان درک این امر که در چه زمانی قرار دارند و مختصات زمانه زیستی شان چیست، ترجمان قطع ارتباطشان با مکان و اجتماعی است که در آن زندگی میکردند؛ قطع ارتباطی که محصول غلبه جاذبه شور و ایمان ایدئولوژی بود. همانطور که نقی حمیدیان در یکی از عواملی که برشمرد به جهت رادیکالیزه شدن فضای سیاسی در دوران پهلوی ذکر کرد: هرچه که شرایط اختناق گسترده و عمیق میشد، گرایشهای رومانتیسیسم انقلابی و روحیات و ادبیات شورشگری، در صفوف مختلف مبارزان نسل جوان گسترش مییافت.

رویکرد رومانتیک تاریخ دیرینه دارد شاید که کاربرد و ثمرانش بیشتر در ادبیات عیانتر و ملموستر باشد اما در سیاست نیز از همان زمان پیدایش موجودیت خویش را اعلام میدارد. رمانتیسیسم همزمان با عصر روشنگری و به تبع آن مخالفتی که در قالب اصطلاحاً ضدروشنگری با آن شد، در دل جریانی موسوم به طغیان و طوفان آلمانی به وجود آمد.

کارل اشمیت نگرش رمانتیک را با ارجاع به سه اصل تعریف میکند: (1) زیبایشناسی وجودی (انتولوژیک)؛ جهان از حالات احساسی حاصل از تخیل احساسی تشکیل شده است. (2) ریشخندگری؛ جهان واقعی هستی معمول به وسیله جهانی رویاپردازی شده، تعلیق و خصوصیت سازی میشود. (3) شاعرانه سازی؛ مناقشات مادی و عینی جهان واقعی به لحاظ زیبایشناختی عبارتپردازی می شوند و به یک هماهنگی والای ارضاکنده انتقال می یابند. (اشمیت، ۱۳۹۳)

به نظر میرسد رمانتیسیسم انقلابی پررنگترین صورتبندی فعالیت چپهای مارکسیست ایرانی مخصوصاً در هنگامه پیروزی انقلاب ۵۷ و در سالهای فعالیت سیاسی رسمی و نیمه رسمی بعد از انقلاب بوده است. جوانان شورشی اتحادیه کمونیستها با همان سوبههای رمانتیک و شاخصههای آن، دست به عملی زدند که طبق سنجش عقلی پایان خوشی نداشت حال که آنان بر طبق سنجش تقدیرمحور و رمانتیک خواستند که عملی را انجام دهند که به انتحار بیشتر شبیه بود.

علت این امر در این بود که، به تعبیر فروغ اسدپور، بیشتر روشنفکران چپ ایران قبلاً به علت هژمونی الگوهای کمونیسم روسی-چینی-کوبایی و نظایر آن، در بند از آن خود کردن تئوری و کاربستهای بومی آن نبودند. پس از سقوط الگوی سوسیالیسم نوع روسی هم چپ ایران عمدتاً (و تا حدی نیز به دلیل ضربات پیاپی فرود آمده بر پیکرش) در سردرگمی و گیجی مفرطی به سر برده است. نظریه در دستهای «اوانگارد‌های» چپ اغلب نیازی به ظرافتکاری تئوریک، نوآوری، بازیابی، تعمیق، و بسط و گسترش رادیکال نداشته است. دربارهی ضعف پراتیک تئوریک در چپ فقط به این نکته فکر کنید که نویسندگان و پژوهشگران روس یا ملل دیگر به وضعیت ساختاری و تاریخی ما می پرداختند (پتروشفسکی، هالیدی، کدی و افراد دیگر)، ولی روشنفکری ما اغلب پیش از شناخت جهان بیرونی و درونی در بند «تغییر» آن بود؛ پیش از شناخت کافی سرمایه‌داری خواستار واژگون کردن آن بود. خواست عمومی نیروهای چپ، تغییر ساختارهایی بود که حتی مفهوم پردازی مناسب و شناخت کافی از چند و چون دقیقشان در دست نبود. خواست عمومی چپ به درستی انداختن طرحی نو و ساخت تاریخی نو بود، در حالی که هنوز یک طرح درست از دشواری‌های مهم مدون نشده بود و تاریخ گذشته به خوبی تحلیل و تئوری پردازی نشده بود. بنابراین، به نظر میرسد که پدیده‌ی روشنفکری چپ ایران، خود بخشی از صورت مسئله است، زیرا چنین مینماید که هنوز نتوانسته است به انسجام نسبی تئوریک دست یابد و امکان بسیج نیرو در صفوف خود را افزایش دهد. پس آنچه از نگاه من در روشنفکری ایران و چپ عمده است، خصلت غیرتئوریک آن است. به رغم سوابق مبارزاتی درخشان چپ رزمنده‌ی ایرانی، ضعف و فقر شدید نظری روشنفکری چپ ایران قابل چشم‌پوشی و توجیه نیست. این پدیده صرفاً مختص طیف چپ نیست (که عموماً گامی جلوتر بوده اند)، بلکه به طور کلی در فضای روشنفکری ایران (چپ و راست) فقر تحلیل، فقر تئوری و فقر کاربست خلاقانه‌ی تئوری حول «مسئله‌ی ایران» به طرز تکان‌دهنده مشهود است. در طیف راست این موضوع کمتر آزاردهنده است، زیرا آنها به نا-اینهمانی باور ندارند. چه آنها با این که مارکسیست‌ها و چپگرایان را به انتزاعی‌اندیشیدن و خیال‌بافی متهم میکنند، خود نمونه‌ی بارز این خیال‌بافی اند. (اسدپور، ۱۳۹۵)

در گفتن درد چپ‌ها همیشه جلوترند ایضا در فریاد برآوردن به جهت اعتراض، اما در پیدا کردن علاج واقعه و راه حل نهایی به جهت ره‌یافتی پایانی بر اتمام اعتراضات مداوم موفق نبوده، که دو دلیل دارد دلیل اول اینکه عموماً چپ به معنی اعتراض است به معنی برهم زنده نظم موجود است اگر این خاصیت اعتراضی دایمی آنان گرفته شود و مجبور به آداب و رسوم سیاست منطقی شوند دیگر حرفی نمی‌ماند، دومین دلیل آن است که فروغ اسدپور گفته خواست عمومی نیروهای چپ، تغییر ساختارهایی بود که حتی مفهوم پردازی مناسب و شناخت کافی از چند و چون دقیق شان در دست نبود.

در ایران، پیش از انقلاب بهمن همه چپگرایان کم و بیش بر این عقیده بودند که با سرنگونی رژیم سلطنتی آزادی تمام کشور را فرا خواهد گرفت؛ یک حکومت ضدامپریالیستی میتواند مسأله وابستگی و عقب ماندگی اقتصادی را حل کند؛ چپ شانس بزرگی دارد که اگر نه در ابتدای «قیام» بلکه در تداوم آن رهبری جبهه ضدامپریالیستی را بر عهده گیرد؛ توده‌های مردم با تعمیق انقلاب به نیروی ناپیگر آن پشت خواهند کرد؛ نیروهای انقلابی در فضای باز سیاسی امکان تبلیغ نظرات خود را خواهند یافت و مردم با درک منافع طبقاتی خود رهبری نیروهای انقلابی را خواهند پذیرفت. برای بسیاری چند حادثه مهم به جز هژمونی روحانیت در انقلاب، موجب چند دستگی شد: حوادث کردستان و ترکمن صحرا، اشغال سفارت توسط دانشجویان خط امام؛ جنگ ایران و عراق؛ حوادث خونین ۱۳۶۰ و شکاف در میان نیروهای رادیکال. همه این حوادث باعث گشت که بسیاری از نیروهای چپ کم کم دچار سرخوردگی شوند. «قیام» بهمن رادیکال تر گشت و تمایلات ضدامپریالیستی انقلاب ایران به گوش همه جهانیان رسید. با وجود همه فداکارهای فعالین چپ، چرخش سریع مردم به سوی آنان به وقوع نپیوست. انقلاب که قرار بود حلال مشکلات باشد نتوانست مشکلات اقتصادی ایران را حل کند. نه فقط حزب قوی طبقه کارگر و

زحمتکشان ایجاد نشد بلکه نیروهای چپ، به دلایل مختلف تضعیف شدند. در نتیجه، فاصله بین واقعیت و ایده آل هر روز بیشتر از روز پیش گشت. (جاسکی، ۱۳۹۸)

چپ ایرانی از درک شکاف بین خود و مردم عاجز بود. آنچه که به عنوان پیشفرض در نظر میگرفت مبنی بر اینکه اکثریت مردم به همراه آنان هستند بنا به اعتراف خودشان سرابی بیش نبود؛ یکی از نمونه های عینی آن واقعه ششم بهمن آمل میباشد که نشان از غیر واقعی بودن تحلیل گروه سربرداران به جهت همراهی مردم شهر با قیام انقلابی آنان است. شاید که محله هایی از شهر و یا خانواده هایی به جهت حضور نیروهای سیاسی چپ در آنها وجود داشت اما این دلیل بر همدلی و همراهی با آن وسعتی که اتحادیه کمونیستها در ارزیابی های خود داشت نبوده چرا که تحقیقات میدانی اینجانب و پرس جو از افراد حضور داشته و شاهدان و راویان عینی ماجرا صحت مقاومت مردم آمل نسبت به این حرکت ایدئولوژیک را نشان می دهد.

ششم بهمن یک نماد است؛ از جهت ایجابی نماد مقاومت جامعه در مقابل نیروهایی که درک درستی از وضعیت عامه مردم و اوضاع کلی اجتماع خود ندارند و انتقال این پیام به بخشی از نیروهای سیاسی که اعمال انتحاری و کورکورانه نه تنها سودی برای ملک و ملت ندارد بلکه مخرب است. از جهت سلبی نیز نماد فروپاشیدن بخش مهمی از نیروهای سیاسی مطالبهگر و فعال در صحنه سیاسی ایران که بهایی گزاف برای این فروپاشی داده اند.

8. نتیجه‌گیری

تلاش این نوشتار بر این بوده است که به چرایی و چیستی عمل جوانانی پرداخته شود که با مسخشدگی در ایدئولوژیهای مارکسیستی خود را به ورطه نابودی کشاندند. جوانانی از همین خاک که روبروی همین مردم اسلحه کشیدند که نهایتاً منجر به از دست رفتن جانشان شد. پرسش این بود که چه میشود انسان بدان درجهای از پیروی از هدف ناعقلی میرسد که عمل کورکورانه را بر خود واجب میدانند و به خشونت مبادرت میورزد. رمانتیسم انقلابی جوانان چپ-گرای هنگامه انقلاب ۵۷ بسیار مشهود است؛ رمانتیسمی که آنان را به سمت نابودی کشاند. اکثریت آن فعالان با پیروی شورمندانه از رانتهای رمانتیک خود به کام مرگ کشیده شدند و صدماتی را بر جامعه و کشور نیز وارد کردند.

فقدان تحلیل مناسب و درک واقعی از اجتماعی که در آن زندگی میکردند، پیروی محض از ایدئولوژی تا حد مسخشدگی، دل بستن به عمل صرف در راه فعالیتهای سیاسی اجتماعی صرفنظر از میزان معقولیت و تحققپذیری آن هدف از جمله دلایل عمده ناکامی چپ های رادیکال در ایران بوده است.

واقعه آمل مصداقی از انحطاط جریانهای ایدئولوژیکی است که حضور در صحنه مبارزاتی را اولویت میدانند و در این راه، از چگونه بودن و با چه پایگاه اجتماعی بودن پرسش نمیکنند. درک این واقعیت که پیروی به پیروزی رساننده انقلاب ۵۷ اسلام سیاسی بوده است کار چندان دشواری حتی در آن دوره نبوده است چرا که آنچه را که باعث پیروزی هر انقلابی میشود حضور تودههای میلیونی در آکسون نهایی انقلاب است. این حضور از طریق سازمان مذهب صورت پذیرفته بود و گروههای چپ نپذیرفتند که، علیرغم برخورداری از پایگاه اجتماعی، از نظر کمی و کیفی توانایی بسیجکنندگی میلیونی تودههای مسلمان انقلابی را دارا نیستند. چنانکه در آمل نیز برخلاف پیشبینیهای اولیهشان مقاومت مردمی را در مقابل خود یافتند.

منابع:

- احمدی حاجیکلایی، حمید (1387). **جریانشناسی چپ در ایران**، انتشارات پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- اسدپور، فروغ (1395). «فقر پراتیک تئوریک در چپ ایران (۲)»، سایت کارگاه دیالکتیک

- اشمیت، کارل (1393). **رمانتیسیسم سیاسی**، ترجمه سهیل صفاری، انتشارات نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (1376). **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم**، ج 1: **مارکسیسم**، تهران: نی.
- بهروز، مازیار (1380). **شورشیان آرمانخواه: ناکامی چپ در ایران**، انتشارات ققنوس.
- = جاسکی، رضا (1397). «رمانتیسیسم سیاسی در ایران؛ تاملی بر اتویسیسم»، وبسایت دریچه‌ها
- جاسکی، رضا (1398). «دوستان سابق» گذار از چپ به راست، سایت رادیو زمانه
- حمیدیان، نقی (1389). وبسایت بی بی سی فارسی
- دووه، ژیل (1969). مقاله در مورد ایدئولوژی چپ رادیکال [اولترا-چپ]، ترجمه حبیب ساعی، نشریه اطلاعات و مکاتبات کارگری (ico)، شماره ۸۴
- = ذبیح، سپهر (1364). **تاریخ جنبش کمونیستی در ایران**، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، ناشر: موسسه مطبوعاتی عطائی.
- رضوی، سید مسعود (1389). سایت مطالعات و تحقیقات فرهنگ و ادب پایداری
- رهگذر، سیمین (1385). شهر هزار سنگر (روایتی از مقاومت تاریخی مردم شهر آمل)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- شاکری، خسرو (1389). فصلنامه مارکسیستی تاریخ انقلابی
- فریدن، مایکل (1998). دایره‌المعارف فلسفه راتلج
- مطهرنیا، مهدی (1387). چپ و راست؛ از واژگان تا واقعیت سیاسی؛ مجله زمانه